

تحلیل و بررسی عنصر "آز" در شاهنامه فردوسی

رضا شجری

استادیار دانشگاه کاشان

چکیده

این مقاله کوششی است در شناخت "دیو آز" و بیان اهمیت آن در اساطیر یونانی و متون زرتشتی و به دنبال آن شاهنامه گرانسنگ فردوسی، که نخست شومی و پتیارگی این دیو تنومند و نیرومند و راه‌های مبارزه با او در پاره‌ای از منابع اساطیری و دین زرتشتی کاویده شده است. سپس اهمیت و حضور او در شاهنامه فردوسی با استناد و استشهاد به ابیاتی از شاهنامه مورد توجه و بررسی قرار گرفته و کوشش شده است ضمن بیان و گزارش آزمندی پاره‌ای از پادشاهان و پهلوانان شاهنامه، فریبکاری این دیو جادوگر و ناخرسند بیشتر باز نموده شود. همچنین پادشاهانی که فریفته این دیو نشده و تخم نیکی و داد و دهش کاشته و گذشته‌اند، معرفی شده‌اند. بیان تفاوت آزمندی و اندازه‌خواهی یا بهره‌گیری از بایسته‌های زندگی و ذکر شاخصه‌های آن، فرجام سخن این مقاله را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه: آز، شاهنامه، فردوسی، راز آز.

آز (در اوستا Azay و در پهلوی AZ) از دیوان دیوساز و گردنفر از شاهنامه است که استاد سخن، فردوسی، در جای‌جای شاهنامه و داستانهای مختلف از زبان خویش یا موبدان و پندآموزان، هراس و زیان او را برای آدمیان بویژه صاحبان زر و زور بیان کرده است. آز نه تنها به عنوان نوعی شر مورد توجه و گوشزد قرار گرفته، بلکه این دروج^۱ منبع بسیاری از شرور و گناه اساس تلخی‌ها و خونریزیها و ددمنشی‌ها معرفی شده است:

همه تلخی از بهر بیشی بود مبادا که با آز خویشی بود
(ج ۲، ص ۲۳۲)

شاید بتوان خطر آز را در حماسه با خطر نفس در عرفان و اخلاق که آن هم اصل و اساس تمام شرور و دشمن‌ترین دشمنان^۲ معرفی شده است، سنجید. این دیو می‌تواند خرد انسان را با تمام ارج و ارز و قدردانی که دارد تصرف کند و بر تخت او بنشیند و بر انسان حکم راند. گاه طلبی‌ها، جاه‌جوییها، کشورگشاییها و خونریزیها محصول بیشی‌خواهی آدمیان و معلول غلبه دیو آز بر آنهاست. برای اینکه با تباہکاری و پتیارگی این دیو بیشتر آشنا شویم نخست جایگاه و پایگاه او را در اساطیر و سپس با درنگی درخور می‌کاویم.

دیو آز در اساطیر ایرانی و زرتشتی از هم‌پیمانان و همدستان زورمند اهریمن است و در حقیقت سپاهسالاری او را به عهده دارد. از زمانی که اهریمن بر آفرینش می‌تازد تا ظهور سوشیانس در تباہکاریها و آلودگیها او را انباز و دستیار است. هنگامی که اهریمن می‌خواهد بر آفرینش بتازد و آن را آلوده کند، نخست با "جَه دیو"^۳ جفت و انباز می‌شود و سپس آن را به عنوان سپاهسالار لشکر خود انتخاب می‌کند.

"پس سپاهسالار گزید که خود آز است و چهار سپاهبد به همکاری او آفریده شد [که] است (= عبارت است از) خشم و زمستان و پیری و خطر."^۴

اما آز خود نیز دارای چهره‌ها یا جلوه‌های گوناگون است که تنها به یاری همین جلوه‌هاست که می‌تواند بر آلودگی آفرینش توانا گردد. جلوه‌های آز عبارت است از: ۱- چهری ۲- بدون چهر ۳- برون از چهر.

اگر بخواهیم مراد از چهر و بدون چهری و بیرون از چهر را در سه کلمه خلاصه کنیم باید بگوییم، شکم و شهوت و آرزو از جلوه‌های سه‌گانه آز است:

"چهری آنکه اندر خوردن است که جان بدو بسته است. بدون چهر آرزومندی بر آمیزش است که خود رون (شهوت) خوانده می‌شود که با نگاه به بیرون آنچه که در درون است برانگیخته شود و سرشت تن آرزومند شود. بیرون از چهر، آرزوی بر هر نیکی که بیند یا شنود."^۵

اما هرکدام از این جلوه‌ها دارای دو لایه (بخش) است؛ برای مثال گرسنگی و تشنگی از لایه‌های خوردن، و همواره به عنوان سردارانی سرافراز و فرمانبر و در خدمت دیو آز است: آز [به عنوان] سپاهبد برگزیده شد و سردار راست و سردار چپ او گرسنگی و تشنگی است.^۶ لذا یکی از راه‌های چیرگی بر این دیو، پرهیز از خوردن و آشامیدن زیاد است. کم‌خوری، دیو آز را ناتوان می‌کند، چنانکه زیاده‌خوردن نیز بر نیروی آز می‌افزاید و از آبروی انسان می‌کاهد:

بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آز کاهد همی آبروی

در بندهشن آمده است: در هزاره هوشیدرماه^۷ از نیروی آز کاسته می‌شود چرا که مردمان به یک وعده غذا خوردن در سه شبانه‌روز بسنده می‌کنند و سیر می‌شوند.^۸

در پایان جهان نیز برای رهایی مردم از ستم دیو آز، نخست اردی‌بهشت از آسمان به زمین می‌آید و انسانها را از گناه سنگین کشتن گوسفند باز می‌دارد. با کناره‌جویی مردم از گوسفندکشی و گوشت‌خواری، یک چهارم از نیروی آز کاسته می‌شود. با کاستن نیروی آز، تیرگیها کم‌کم برچیده می‌شود و دانشها فزونی می‌گیرد. سپس به امر یزدان، مردم از خوردن شیر نیز دست می‌کشند و نیمی از نیروی آز کاسته می‌شود. کم‌خوری و کم‌آشامی موجب کاهش شهوت انسانها (که جلوه‌ای دیگر از شخصیت آز است) نیز می‌شود و در حقیقت دست

آز را از چیرگی بر انسانها کوتاه می‌کند. در این حال، دیو آز خشمناک و نادان به سوی اهریمن می‌تازد و با او مجادله می‌کند که:

"مرا سیر و پر کن، زیرا آفریدگان اورمزد، خوراک زروان (خنبروهای دیوی) را نیابم".^۹

به فرمان اهریمن، آز تمام دیوهای کوچک را می‌بلعد و تنها چهار دیو بزرگ، که امیری سپاه او را به عهده داشتند (خشم، پیری، زمستان و خطر) باقی می‌مانند. شدت گرسنگی باعث می‌شود که آز این چهار دیو بزرگ را نیز بلعد. با خوردن این چهار دیو هم آز سیر نمی‌شود و چون چیزی نمی‌یابد آهنگ اهریمن می‌کند و می‌گوید: "مگر تو را جَومِ ای نادان زیرا یزدان آفریدگان را از تو دور کرد"^{۱۰} اهریمن که خود آفرینندهٔ آز است از شر او به سپند مینو پناه می‌برد و از او طلب کمک می‌کند. هرمز و سروش^{۱۱} موقعیت را مناسب می‌بینند و از اختلاف بین آز و اهریمن به نفع خویش استفاده می‌کنند و نخست سروش، آز را می‌کشد و سپس هرمز به سراغ اهریمن می‌رود و بر او می‌تازد و پس از شکست، او را از آسمان (از همان سوراخی که روزی بر آفرینش تاخته بود) بیرون می‌کند.^{۱۲}

به هر حال این دیو (آز) چنان نیرومند است که اهریمن را نیز به رنج می‌افکند و تا وقتی با اهریمن همدست است، هرمز و سروش هم توان رویارویی با هر دو را ندارند. لذا نخست کم‌خوری و پرهیز از گوشت را به مردم آموزش می‌دهند. در اثر کم‌خوری از شهوت انسانها و در نتیجه نیروی دیو آز کاسته می‌شود. همین امر موجب خشم و شورش آز علیه اهریمن می‌شود و اختلاف آز و اهریمن زمینه شکست هر دو را به دست هرمز و سروش فراهم می‌سازد. لذا در تعالیم زرتشتی بر قناعت و خرسندی بسیار تکیه شده است. این دو نیرو می‌توانند آز را با تمام قدرتی که دارد ناتوان سازند و یا به سکوت و تسلیم وادارند. در اندرز پوریوتکیشان می‌خوانیم:

"آز را با خرسندی و خشم را با سروش و رشک را با نیک‌چشمی و نیاز را با قناعت و دشمنی را با آشتی و دروغ را با ناراستی بزنید"^{۱۳}

در مینوی خرد نیز وقتی دانا درباره علت نیندیشیدن مردمان به ناپایداری جهان و مرگ و حساب روان و بیم دوزخ سؤال می‌کند، مینوی خرد می‌گوید "به سبب فریب دیو آز و سبب ناخرسندی"^{۱۳} (=عدم قناعت).

آز و ناخرسندی، انسان را از یاد مرگ و قیامت نیز غافل می‌کند. این غفلت هم نتیجه غلبه دیو آز است و هم انگیزهٔ چیرگی بیشتر. آز، جهان را در چشم آزمندان، دراز و فناناپذیر جلوه می‌دهد و این جاودانگی، غفلت از مرگ و حساب و کتاب را موجب می‌شود که خود عامل بسیاری از شرور دیگر است. لذا یکی دیگر از نیروهایی که می‌تواند آز را ناتوان کند یاد مرگ است. یاد مرگ، گیتی را با همه آراستگی و فریبندگی در چشم خرسندان و خردمندان تیره و تار می‌کند. به گونه‌ای که تاج و کاخ در نظرشان جز خاک چیزی نیست:

که چون آز گردد ز دلها تهی چه آن خاک و آن تاج شاهنشهی
(ج ۱، ص ۹۷)

چو دانی که ایدر نمایی دراز به تارک چرا بر نهی تاج آز ...
ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن
(ج ۳، ص ۲۰۲)

نیروی دیگری که هرگز برای رویارویی با دیوان بویژه دیو آز می‌آفریند، خرد است. بزرگمهر در یادگار خویش می‌گوید:

"دادار هرمزد برای بازداشتن آن چند دروج [و نیز یاری] مردمان چند چیز نگاه دارنده مینو آفرید، آسن خرد (خرد نظری) و گوش سرود خرد (خرد اکتسابی) و خیم و امید و خرسندی و دین و همپر سگی دانا"^{۱۴} و از این میان، خرد نیرومندتر است و چونان سپری ستر در مقابل تیغهای برنده و گرزهای کوبنده اهریمن قرار دارد.

فردوسی نیز در شاهنامه (در گفتگوی میان انوشیروان و بزرگمهر) از زبان بزرگمهر بر اهمیت این نیروی ایزدی و پیروزمندی و استواری او در برابر اهریمن تأکید می‌کند:

ز دانا پرسید پس شهریار که چون دیو با دل کند کارزار

به بنده چه دادست کیهان خدیو که از کار کوتاه کند دست دیو
 چنین داد پاسخ که دست خرد ز کردار آهرمنان بگذرد
 زشمیر دیوان خرد جوشن است دل و جان داننده زو روشن است
 (ج ۸، ص ۱۹۵)

مستی و کندی این نیرو نیز می‌تواند زمینه غلبه دیو آز را برای انسانها فراهم سازد و در حقیقت، آزمندی مردمان در اثر دور شدن خرد آنان نیز هست و این دیو می‌تواند پادشاه خرد را از فرمانروایی بر انسان برکنار کند و خود بر تخت بنشیند و با لشکر خویش، انسانها و به طور کلی جهان را آلوده سازد. فریدون به فرزندان آزمند و کینه‌توز خویش می‌گوید:

به تخت خرد برنشت آزنسان چرا شد چنین دیوانبازان
 (ج ۱، ص ۹۷)

بنابر اساطیر زرتشتی قبل از پادشاهی جمشید نیز دیوان توانسته بودند آسن خردی (خرد نظری) را بدزدند و به همین سبب، دست دیو آز بر مردمان باز شده بود و آشفتگی ویرانی بر جهان حاکم، جمشید توانست آسن خردی را از چنگ دیو آز بیرون بکشد و جهانی آراسته و پیراسته و روشن فراهم سازد.^{۱۵}

جایگاه و پایگاه آز در شاهنامه

از آنجا که منابع فردوسی در سرودن شاهنامه (مستقیم یا غیرمستقیم) همان آثار دینی و اساطیری زرتشتی است، این دیو در شاهنامه، حضوری چشمگیر و پویا و پایا دارد. فردوسی بارها به دیو بودن آز و شومی و پتیارگی او از زبان خردمندان و موبدان و قهرمانان و داستانها اشاره کرده است. در شاهنامه هم این دیو سرمایه گناهان و انگیزه افزون‌طلبی‌ها و بیشی‌خواهی‌هاست. او چشم خرد را می‌بندد و راه کینه‌جویی و جنگ را باز می‌کند. او نه تنها پادشاهان گردنفرازی چون اسکندر و کیکاوس و گشتاسب و افراسیاب را فریفته خویش می‌کند، بلکه گاه، پهلوانان هوشیار و بیداری چون رستم و اسفندیار و سهراب را نیز افسون

نیرنگ و جادوی خویش می‌کند و چشم جان و خردشان را بر راستیها و روشنیها می‌بندد. اسفندیار به انگیزه تخت و تاج خویش را به تاراج می‌دهد و قربانی آزمندیهای خود و پدرش گشتاسب می‌شود. سهراب هم اگرچه برای شناسایی رستم به ایران می‌آید، آرزوی دیگری نیز در سر می‌پروراند و آن تصرف تخت و تاج کیکاوس و پس از آن تخت افراسیاب است تا خود و پدرش رستم بتوانند با خاطره‌ای آسوده بر توران و ایران پادشاهی کنند؛ چرا که هیچ‌کس جز خود و رستم را شایسته پادشاهی بر جهان نمی‌بیند.

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه ستاره چرا برفروزد کلاه
(ج ۲، ص ۱۷۹)

رستم دیوافکن و شیراوژن نیز با تمام هوشیاری و پایداری خود، گاه زیون و افسون دیو آز می‌شود و از شناسایی جگرگوشه خویش باز می‌ماند و آزمندانه بر شیر بیداردل خویش را می‌درد. فردوسی، ناتوانی رستم را در شناخت فرزند ناشی از آزمندی او می‌داند و می‌گوید:

"حتی ستوران و گوران در دشت و ماهیان در دریا فرزندان خویش را می‌شناسند اما این انسان هوشمند از رنج آز از شناخت فرزند خود باز می‌ماند و او را از دشمن تشخیص نمی‌دهد!"

جهانا شگفتی ز کردار توست هم از تو شکسته هم از تو درست
از این دو یکی را نجنبید مهر خرد دور بد مهر ننمود چهر
همی بچه را باز داند ستور چه ماهی به دریا چه در دشت گور
ندانند همی مردم از رنج آز یکی دشمنی را ز فرزند باز
(ج ۲، ص ۲۲۴)

نخستین پادشاهانی که در شاهنامه فریفته و زیون این دیو می‌شوند، سلم و تورند. آنان از سر آزمندی به سرزمین ایرج رشک می‌ورزند و پدر و به گمان بیدادی که بر آنها روا داشته

می‌شورند لذا فریدون در پاسخ خواسته آنان، که "یا ایرج را همچون ما به سرزمینی دور گسیل کن یا دمار از ایران و ایرج برمی‌آوریم، چنین می‌گوید:

یکی داستان گویم از بشنوید	همان بر که کارید همان بدروید
چنین گفت با ما سخن رهنمای	جز این است جاوید ما را سرای
به تخت خرد برنشست آرتان	چرا شد چنین دیو انبازتان
بترسم که در چنگ این اژدها	روان یابد از کالبدتان رها

(ج ۱، ص ۹۷)

سرانجام نیز این دیو، دست آنان را به خون برادر آلوده می‌کند و بنیاد کینه و جنگ را در میان ایرانیان و تورانیان می‌افکند. نکته قابل توجه این است که دیو از وقتی می‌تواند بر سلم و تور غالب آید که خرد آنها را تصرف کند.

اسکندر یونانی را می‌توان آزمندترین پادشاه شاهنامه نامید. او در آرزوی گردیدن به گرد جهان، شهرهای خاور و باختر را یکی پس از دیگری می‌گشاید و چهارده سال به کشتار و خونریزی می‌پردازد؛ سی و شش پادشاه را می‌کشد و صدها شهر و کشور را فتح و غصب می‌کند. لذا وقتی به شهر برهمن می‌رسد و با وی ملاقات می‌کند و از او درباره گناهکارترین مردم می‌پرسد، برهمن بی‌تأمل، آزمندترین مردم را گناهکارترین مردم می‌داند و مصداق انسانهای آزمند را خود اسکندر معرفی می‌کند؛ چرا که جهانی را تصرف کرده است و باز از اندیشه افزون‌طلبی باز نمی‌ماند:

گناهکارتر چیز مردم بسود	که از کین و آزش خرد گم بود
چو خواهی که این را بدانی درست	تن خویشان را نگه کن نخست
که روی زمین سر به سر پیش توست	تو گویی سپهر روان خویش توست
همی رای داری که افزون کنی	ز خاک سیه مغز بیرون کنی

(ج ۷، ص ۶۶)

و به او می‌گوید این دیو بسیاری از حاکمان را محکوم و شاهان را مقهور و دیو بندگان را اسیر و ذلیل خویش ساخته و از جاه به چاهشان انداخته است. او نه تنها دیو است، بلکه دیوساز است؛ با نیاز همباز است و گناهان را آب‌خور و سر‌آغاز:

دگر گفت بر جان ما شاه کیست	به کژی به هرجای همراه کیست
چنین داد پاسخ که آزست شاه	سرمایه کین و جای گناه
پرسید خود گوهر از بهر کیست	کش از بهر بیشی بیاید گریست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز	دو دیوند بیچاره و دیوساز

(ج ۷، ص ۶۷)

اما آتش گرم اندر زهای برهمن در هیزم تر اسکندر مؤثر نمی‌افتد و باز آزمندانه سر خویش می‌گیرد و راه بیراهی خویش را می‌رود.

آز چنان وجود اسکندر را انباشته است که نه تنها پند برهمن، بلکه آواز مهیب اسرافیل هم در اراده او خلل ایجاد نمی‌سازد. اسکندر روزی اسرافیل را به صدا درآورد. اسرافیل تا نگاهش به اسکندر می‌افتد بر او می‌شورد و می‌گوید:

که ای بنده آز چندین مکوش	که روزی به گوش آیدت یک خروش
که چندین مرنج از پی تاج و تخت	به رفتن بسیاری و بر بسند رخت

(ج ۷، ص ۸۳)

اما اسکندر بدون اینکه هراسی بر خویش راه دهد، بهره خویش را از روزگار جنبش و گردش در جهان می‌داند و بی‌اعتنا به این هشدار نیز در راه خویش می‌کوشد. او یک بار هم در مسیر خویش به شهری خرم و آباد می‌رسد و از وجود یک جفت درخت سخنگو آگاه می‌شود. سخنگویی درختان برایش شگفت می‌آید و شایسته می‌بیند از نزدیک، آواز و سخنشان را بشنود. چون به نزدشان می‌رود و هنگام سخن‌گفتنشان فرا می‌رسد، هشدار و پیام آنها را مبتنی بر ترک آزروری و جهانگردی و گرسنه‌چشمی می‌شنود؛ هر چند که این پیامها که می‌توان آنها را پیامهای غیبی نامید، می‌تواند تا حدی اسکندر را کارگر و مؤثر افتد، باز از کشورگشایی

بازنمی‌دارد و عزم چین و سند و یمن می‌کند تا اینکه مرگ بر آرزوهای او پایان می‌دهد. می‌شنویم هشدار یکی از شاخه‌ها را از زبان مترجم به اسکندر:

چنین داد پاسخ که این ماده شاخ همی گوید اندر جهان فراخ
از آرزو فراوان ننگجی همی روان را چرا بر شکنجی همی
ترا آرز گرد جهان گشتن است کس آزدن و پادشا کشتن است
نماندت ایدر فراوان درنگ مکن روز بر خویشتن تار و تنگ
(ج ۷، ص ۹۰)

کیکاوس و افراسیاب از دیگر پادشاهان آزمند شاهنامه‌اند. آنچه افراسیاب را به رنگ و نیرنگ وامی‌دارد و اسباب رنج و آزار ایران و توران را فراهم می‌آورد آرزو و نیاز است تا جایی که گوش را بر هر نصیحتی می‌بندد و مکر گرسبوز گریز را آویزه گوش می‌کند و سر سیاوش بی‌گناه را می‌برد و درخت کینه را با خون او آبیاری می‌کند. لشکرکشیهای دیگر او نیز بیشتر، ناشی از آرزو و افزون‌طلبی اوست و به طور کلی به قول فردوسی همیشه از آرزو در رنج و گداز است:

دل شاه ترکان چنان کم شنود همیشه به رنج از پی آرز بود
(ج ۵، ص ۸۷)

آزمندی در شاهنامه ویژه پادشاهان ایرانی (غیر ایرانی) چون اسکندر و افراسیاب نیست. کیکاوس خودکامه و خودرای ایرانی نیز بنده آرزو و نیاز است. بلندپروازی و آزمندی، او را به مرز مازندران و هاماوران می‌کشاند و آن همه رنج و درد مشقت و مصیبت را بر خود و ایرانیان، بویژه رستم روا می‌دارد. جنگ‌طلبی او، سیاوش را از او می‌رنجاند و به کام و دام تورانیان می‌اندازد و عجیب اینکه این پادشاه آزمند و نصیحت‌ناپذیر و تندخو با اینکه حاصل تلخ خودکامگی‌ها و آزمندیهای خویش را می‌چشد و بارها از کرده خود پشیمان می‌شود، باز در آرزو می‌کوبد و هوای پرواز را هم در سر می‌پروراند؛ گویی در این جهان فراخ نمی‌گنجد و به قول فردوسی می‌خواهد عزم فلک کند تا شاید به ملک برسد و یا با آسمان بلند بجنگد و آن

را در سلطه خویش درآورد؛ لذا به کمک چهار عقاب تربیت شده و گرسنه در آسمانها به پرواز درمی آید ولی طولی نمی کشد که عقابها خسته و مانده از پای درمی آیند و از فراز ابرها نگونسار می شوند. کیکاوس در آمل سقوط می کند و یک بار دیگر، نتیجه آزمندیهای خویش را می بیند.

پریدند بسیار و ماندند باز چنین باشد آن کس که گیردش آز
نگونسار گشتند زابر سیاه کشان بر زمین از هوا تخت شاه
(ج ۲، ص ۱۵۳)

در مقابل پادشاهان آزمندی چون کیکاوس و اسکندر، پادشاهان دادگر و دانشور و مردم نوازی چون فریدون و کیخسرو و وزیرانی خردمند چون بزرگمهر نیز وجود دارند که با تمام دستگاه و قدرت و شهرت، گرد آز نمی گردند و آزار خلق نمی جویند. از روزگذر کردن اندیشه دارند و پرستیدن دادگر را پیشه؛ خرد بر هوایشان چیره است و هرچیز جز چراغ رستگاری در چشم جانان تیره؛ راز جهان را می شناسند و از مرگ می هراسند؛ آنچه دنیا را در چشمشان خوار و نزار داشته ناپایداری آن است و آنچه به نیک و وریشان گماشته باور به برقراری سرای دیگر است؛ نه فرشته اند و نه از مشک و عنبر سرشته، بلکه نیکنامی خود را از داد و دهش دارند و همواره تخم نیکی می کارند؛ نه پرستنده آزند و نه با نیاز همباز؛ به دیگر سخن پادشاهانی درویشند و به خلق می اندیشند. بی سبب نیست که فردوسی این چنین در داد فریدون سخن می دهد:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی
(ج ۱، ص ۲۵۲)

ورا بد جهان سالیان بانصد نیفکنند یک روز بنیاد بد
جهان چون بر او برنماند ای پر تو نیز آز مپرست و انده مخور
(ج ۱، ص ۷۹)

بزرگمهر، وزیر دانا و خردمند انوشیروان هم پیش از دیگران، راز آز و خطر آن دیوساز را می‌شناسد. در اندرزها و گفتگوهای او بارها به خطر این دیو اشاره شده است. گفتگوی او با خسرو انوشیروان در شاهنامه خواندنی است. او در این گفتگو ضمن برشمردن ویژگیهای مردان خردمند و فرخ و پیمان‌منش، خطر و هراس‌ده دیو اهریمنی را، که همواره بر سر انسان ایستاده‌اند و او را از راه گیهان خدیو (خداوند جهان) می‌گردانند، بیان می‌کند و رهایی از چنگال این دیوان فریبکار و قوی‌پنجه را - که زورمندترین آنها دیو آز است - کلید دانایی و مهتری و سروری معرفی می‌کند، اما این رهایی هم چندان کار ساده‌ای نیست؛ چرا که آنها نیروی شیر دارند و جان و خرد را به زیر می‌آورند:

ده‌اند اهرمن هم به نیروی شیر که آرند جان و خرد را به زیر
 بدو گفت کسری که ده دیو چیست کز ایشان خرد را بیایست گریست
 چنین داد پاسخ که آز و نیاز دو دیوند بازور و گردن‌فراز
 دگر خشم و رشک است و تنگ است و کین چو نام دوروی و ناپاک دین
 دهم آنکه از کس ندارد سپاس به نیکی و هم نیست یزدان‌شناس
 (ج ۸، ص ۱۹۵)

از این میان، دیو آز از دیوان دیگر شومتر و باگزندتر است؛ چراکه معده‌ای دوزخوار دارد و هرچه در خود بیوبارد و یا درآشامد، آن خلق سوز کم نمی‌شود و باز فریاد هل من مزید می‌زند. او هرگز از خوردن خشنود نمی‌شود و همیشه میلش به سوی فزونی و بیش‌طلبی است:

بدو گفت از این شوم ده باز گزند کدام است آهرمن زورمند
 چنین داد پاسخ به کسری که آز ستمکاره دیوی بود و دیر ساز
 که او را نبیند خشنود هیچ همه در فزونشین باشد بسیج
 (ج ۸، ص ۱۹۵)

آنچه را بزرگمهر در شاهنامه خطاب به خسرو انوشیروان بیان کرده است با تفاوتی اندک در اندرزنامه او (یادگار بزرگمهر) نیز بازمی‌یابیم. در آنجا نیز از بزرگمهر درباره چند و چون

دروج (دیو) سؤال می‌کنند و او ضمن معرفی ده دروج، دیو آز را ستمگرتر و ناخرسندتر از دیگران معرفی می‌کند:

- آن دروج کدام و چند است؟

- آز و نیاز و خشم و رشک و تنگ شهوت و کین و بوشاسپ^{۱۸} و دروج تهمت

و بدعت

- از این دروج کدام ستمگرتر است؟

- آز ناخرسندتر و بی‌چاره‌تر است...^{۱۹}

سیری ناپذیری آز تا آنجاست که اگر جهان را ببلعد و سیر نشود و چیزی برای خوردن هم نیابد از تن خویش می‌خورد و کوزه چشم او جز با خاک گور پر نمی‌گردد. در بندهش آمده است:

"آز دیو آن است که (هر) چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد از تن خود خورد. (او) آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند انباشته نشود و سیر نگردد."^{۲۰}

شومی و تاریکی آز تنها در آیین زرتشتی مطرح نیست بلکه در آیین نوظهور مزدک نیز مورد توجه قرار گرفته و این نکته را فردوسی از زبان مزدک در شاهنامه باز نموده است. مزدک پس از اینکه قباد را به کیش خویش می‌خواند و موفق می‌شود، صد هزار زرتشتی را مزدکی کند از اینکه کسری (فرزند قباد) آیین او را نپذیرفته، نگران است لذا قباد را درباره فرزندش هشدار می‌دهد و می‌گوید:

پیچچاند از راستی پنج چیز که دانا بر این پنج نفزود نیز
کجا رشک و کین است و آز و نیاز به پنجم که گردد بر او چیره آز
تو چون چیره باشی بر این پنج دیو پدید آیدت راه گیهان خدیو
(ج ۸، ص ۴۶)

تفاوت آشکاری که بین اعتقاد مزدک و زرتشتیان وجود دارد این است که اولاً اسباب گمراهی از نظر او پنج دیوند در حالی که در دین زرتشتی از ده دیو سخن رفته بود و دیگر

اینکه مزدک این اسباب گمراهی را خود معلول دو عامل اساسی، که زن و خواسته است، می‌داند. به همین سبب نظریه اشتراک در مال و زن را مطرح می‌کند و زرتشتیان را بر خویش می‌شورانند و زمینه قتل خویش را به دست کسری و موبدان فراهم می‌سازد.

زن و خواسته باشد اندر میان چو دین بهی را نخواهی زیان
 کزین دو بود رشک و آز و نیاز که با خشم و کین اندر آید به راز
 (ج ۸، ص ۴۶)

نکته‌ای که باید در پایان این مقال روشن شود این است که ترک آز در شاهنامه به معنای فراموش کردن بهره خویش از دنیا و گریختن از نیازهای ضروری زندگی و پیشه کردن زندگی زاهدانه و راهبانه نیست، بلکه به معنی اندازه‌خواهی و پرهیز از بیشی جستن و پیشی خواستن در ساز و برگ زندگی سپنجی این سرای است و آنچه نیروی جان را به کاستی می‌کشد و در خاک آز می‌نشاند و یا باره خرد را از راه راستی می‌پیچاند، آزرستی و مستی در نعمتهای دنیایی است که فراموشی از سرای دیگر و جهان برتر پیامد آن است و گرنه هیچ عیب و آهویی نیست که انسان، خواسته‌های بایسته خویش را از خداوند بخواهد؛ چنانکه در جایی می‌گوید:

به یزدان گرای و به یزدان پناه براندازه زو هر چه باید بخواه
 (ج ۷، ص ۱۱۲)

فردوسی میزان و مصداق اندازه را نیز تعیین می‌کند. او می‌گوید: انسان، گریزی و گزیری از پوشیدن و خوردن و گستردن ندارد و این سه خواسته برای پرورش و سلامت تن و حفظ جان و قوت روح بایسته و شایسته است اما بیشتر از این خواستن، خویشان آراستن است و آبرو کاستن؛ در رنج و آز پیچیدن است و دامن از جان و روان در چیدن:

سه چیزت باید کزان چاره نیست و زو بر سرت نیز پیغاره نیست
 خوری گر پوشی و گر گستری سزد گریه دیگر سخن ننگری

چو زین سه گذشتی همه رنج و آز چه در آز پیچی چه اندر نیاز
چو دانی که بر تو نماند جهان چه پیچی تو زان جای روشن روان
بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آز کاهد همی آبروی
(ج ۵، ص ۸۷)

بنا بر آنچه گفته آمد می‌توان نتیجه گرفت:

۱- آز پس از اهریمن، نیرومندترین و پایدارترین دیو در آیین زرتشتی و در پی آن در شاهنامه است و تا پایان جهان و مرگ اهریمن با او همدست و همنشین خواهد بود. او منبع بسیاری از تلخکامیها و شرور مانند آرزو و شهوت و دنیاپرستی و غفلت از جهان دیگر و مایه خونریزیها و جنگ‌طلبی‌هاست.

۲- این دیو سیری‌ناپذیر است و اگر او را نبندند تمام جهان را می‌بلعد و ذره‌ای از اشتهاش کم نمی‌شود.

۳- با نیروی خرد و خرسندی و باور به ناپایداری جهان و اعتماد به جهان آخرت می‌توان از نیروی او کاست و یا از غلبه بیشتر بر خود جلوگیری کرد.

۴- تبهکاری پادشاهان خودکامه و جنگ‌افروز، محصول غلبه دیو آز و نیاز بر آنهاست و خوشنامی پادشاهان فرشته‌خو و یزدان‌شناس، نتیجه چیرگی آنها بر این دیو پست و پتیاره است.

۵- بیشتر بندگان این دیو، ارباب زر و زورند و در شاهنامه نه تنها پادشاهان انیرانی چون اسکندر و افراسیاب زبون اویند و بلکه فرمانروایانی چون کیکائوس و گشتاسب و پهلوانان محبوبی چون رستم و سهراب و اسفندیار نیز گاه فریفته او می‌شوند.

۶- ترک آز به معنی ترک نیازهای ضروری زندگی نیست. انسان همواره برای حیات خویش به خوردنیها و پوشیدنیها و گستردنیها نیاز دارد اما بیشتر از اندازه خواستن آزطلبی و حرص‌آوری است و جز رنج و زیان حاصلی ندارد.

پی نوشتها

۱. پهلوی druz به معنی دیو است.
۲. اعدای غدوگ نفسک التي بين جنبيك (بديع الزمان فروزانفر، احاديث مثنوی، ص ۹)
۳. به معنی روسپی نام دختر اهریمن است. او نه تنها انگیزاننده اهریمن به تازش بر جهان هرمزی است بلکه فریبنده و اغواگر مردان نیز هست و بنابر اساطیر زرتشتی، زنان از او پدید آمده‌اند (مهرداد بهار - پژوهشی در اساطیر ایران - چاپ دوم انتشارات آگاه - تهران ۱۳۷۸، ص ۸۹)
۴. زاد اسپرم، گزیده‌ها، ترجمه محمد تقی راشد محصل - چاپ اول - تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - ۱۳۶۶ - ص ۵۹.
۵. ظاهراً مراد از آرزوی بر هر نیکی که ببیند یا شنود آن هم در مورد دیو جنبه منفی آرزوست نه مثبت آن (همان، ص ۱۲۴)
۶. همان، ص ۵۹
۷. دومین فرزند زرتشت که از هزار سال پایان جهان ظهور می‌کند.
۸. بندهشن هندی، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ - ص ۱۱۵. *مطالعات فرهنگی*
۹. گزیده‌های زاد اسپرم، پیشین، ص ۶۲.
۱۰. مهرداد بهار، پیشین، ص ۲۸۳.
۱۱. در اوستا sraoša و پهلوی SROŠ از ایزدان بزرگ آیین زرتشتی است. این ایزد بر نظم جهان و پیمانها مراقبت دارد و فرشته نگهبان خاص زرتشتیان است.
۱۲. بنگرید به: پژوهشی در اساطیر ایران، پیشین، ص ۲۸۳ و گزیده‌های زاد اسپرم، پیشین، ص ۶۱.
۱۳. جاماسب جی دستور منوچهر جی، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، چاپ اول، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۷۱، ص ۹۰.



۱۴. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ص ۳۵.

۱۵. متون پهلوی، پیشین، ص ۱۲۸.

۱۶. مهرداد بهار، پیشین، ص ۲۲۲.

۱۷. مولانا درباره نفس می گوید:

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست کو به دریا نگردد کم و کاست

هفت دریا را درآشامد هنوز کم نگردد سوزش آن خلق سوز

(مثنوی، دفتر اول، ب ۱۳۷۵)

۱۸. در پهلوی bušasp و به معنی غفلت گرفته چرا که این دیو سحرگاهان که خروس

همه را به بیداری دعوت می کند و می کوشد جهان را در خواب نگاه دارد.

۱۹. جاماسب جی دستور منوچهر جی، پیشین، ص ۱۶۸.

۲۰. مهرداد بهار، پیشین، ص ۱۶۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

۱. ارداویرافنامه، ترجمه و گزارش رحیم عقیقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۲.
۲. بندهشن هندی، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۸.
۳. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۸.
۴. جاماسب، جی دستور منوچهر جی جاماسب - آسانا، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، چاپ اول، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۷۱.
۵. سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۶. فردوسی، شاهنامه (بر اساس چاپ یونسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۶.
۷. گزیده‌های زاد سپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۸. مولوی جلال الدین، مثنوی معنوی، چاپ دهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۹. میرفخرایی، مهشید، آفرینش در ادیان، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۰. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۴.
۱۱. یاحقی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵.